

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه المسألة إنما تَتَضَيِّحُ حَقَّ إِيضَاحِهَا بَعْدَ مَا ثَبَّتَ أَنَّ لِمَفْهُومِ الْوُجُودِ الْمَعْقُولِ الَّذِي مِنْ أَجْلِ الْبَدِیْهِیَّاتِ الْأُولِیَّةِ مَصْدَاقاً فِي الْخَارِجِ حَقِیقَةً وَذَاتاً فِي الْأَعْيَانِ.^۱

بعد از اینکه این مسئله ثابت شد، وضوح این مسئله پس از این بود که برای مفهوم وجود گفتیم که معقول است که این مفهوم از اجلی البدیهیات است همان طوری که مرحوم حاجی فرمودند:

مَفْهُومُهُ مِنْ أَعْرَفِ الْأَشْیَاءِ *** وَ كُنْهُهُ فِي غَايَةِ الْخَفَاءِ^۲

این مفهومش همان مفهومی است که هر بچه‌ای هم می‌فهمد؛ هر بچه سه‌ساله‌ای هم مسئله بین بودن و نبودن و بین وجود و عدم را احساس می‌کند. و این مفهوم وجود که مفهوم معقولی وجود است از اجلی بدیهیات اولیه است و این مفهوم یک مصداقی در خارج دارد و حقیقت و ذاتی در اعیان دارد؛ یعنی در خارج مصداق دارد، بر خلاف قائلین به اصالت ماهیت که می‌گویند: مصداق خارجی ندارد بلکه

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. شرح المنظومة، تعلیقه حسن‌زاده آملی، ج ۲، ص ۵۹.

یک امر انتزاعی و اعتباری است. فقط مابه‌الانتزاع
 مصداقی دارد نه‌اینکه حقیقت خارجی و مصداق
 خارجی داشته باشد و همین‌طور حقیقت و ذاتش هم
 در اعیان هست و مفهوم آن در عقل هست؛ حقیقت
 و ذاتش در اعیان خارجی هست یعنی تحقق آن،
 تحقق ذاتی اعیان خارجی است. خب این یک مسئله
 است.

وَأَنَّ حَقِيقَتَهَا نَفْسُ الْفِعْلِيَّةِ وَ الْحُصُولِ وَ الْوُقُوعِ، لَا بِالْمَعْنَى الْمَصْدَرِي كَمَا ظَنَّهُ
 الْمُتَأَخِّرُونَ كُلُّهُمْ.

کیفیت تعریف وجود توسط شیخ اشراق

حقیقت این وجود و حقیقت این ذات، نفس
 فعلیت و حصول است یعنی حقیقت این ذات عبارت
 از فعلیت، حصول، تحقق و کون است نه‌اینکه بنا بر
 قائلین به اصالت ماهیت یک معنای مصدری باشد که
 شیخ شهاب و تابعین او که قائلین به اصالت الماهیات
 هستند مقصود از وجود را بودن مصدری می‌گیرند،
 نه اسم مصدری؛ یعنی می‌گویند: منظور از وجود
 عبارت از همان معنای انتزاعی است؛ معنای بودن،
 یعنی بودن در مقابل نبودن که این معنا را از آن نفس
 شیء خارجی انتزاع می‌کنند همان‌طور که ما از انسان
 انسانیت را انتزاع می‌کنیم. حالا انسانیت یک امر

خارجی است؟! همان‌طور که ما از ارض یک
ارضیت را انتزاع می‌کنیم. آیا این مصدرهای جعلی
همه تحقق خارجی دارند؟! آنچه که در خارج هست
ارض است. در روایات باب تیمم و اینها داریم: **فی**
حقیقة ترابیه^۱ این ترابیت در مقابل حجریت،
شجریت، صلبیت، نعومت و امثال ذلک هست، اینها
همه مصدرهایی اعتباری و انتزاعی هستند!

ما که ترابیت در خارج نداریم بلکه آنچه که در
خارج هست تراب است. اما ترابیت یعنی کیفیت
تراب بودن، کیفیت تراب بودن غیر از تراب چیزی
نیست. ما این را از خارج انتزاع می‌کنیم که این
معنای مصدری باشد و این یک معنای دقیقی هست؛
نسبتاً دقیق است و باید روی آن تأمل کرد!

خیلی از افرادی که در مسئله وجود گیر کرده‌اند
بین معنای مصدری و اسم مصدری گیر کرده‌اند. این
مسئله وجود معنای مصدری ندارد، البته معنای
مصدری هم دارد منتها آن معنای مصدری‌اش در

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۴؛ العروة
الوثقی، ج ۱، ص ۳۸۹.

عقل هست و مفهوم عقلی است؛ مفهوم بودن و نبودن، خب این یک معنایی است که ما می‌فهمیم و ادراک می‌کنیم. ولی «بودن» و «نبودن» با «بود» دوتاست با آن شیئی که بودن بر او صدق می‌کند و بر او وارد است، آن بودن چیست؟ آیا ماهیت است یا وجود است؟

اینجا متأخرین - بنا بر اصطلاح ایشان - که شیخ شهاب و تابعین او می‌باشند قائل هستند که آنچه مابایزاء این «بودن» است و ما آن را تعقل می‌کنیم، عبارت از ماهیات است و عبارت از وجود چیزی نیست. همین ماهیات هستند درقبال او که او وجود است. به او که می‌رسند دیگر بحث ماهیت نمی‌کنند چون اگر بحث ماهیت بکنند خیلی خرابکاری می‌شود! وقتی به او می‌رسند او را در مرتبه وجود قرار می‌دهند اما همین که در پایین‌تر از او می‌آید ماهیات می‌شود. بودن را که انتزاع می‌کنند و اسمش را یک امر مصدری و نفس تقرر و حصول و... می‌گذارند خلاصه یک لفظی که برساند وجود در کار نیست؛ یعنی همین قدر هر لفظی که این معنا را برساند که وجود اختصاص به او دارد و بقیه

موجودات اعدام هستند. ماهیاتی هستند که ما اینها را موجود می‌پنداریم؛ ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحُفُّ سَبْهُ الْأَظْمِ أَنَّ مَاَءً﴾^۱. این معنای بودن، معنای مصدری است که منظور ما از این وجود این نیست.

بَلْ بِمَعْنَى أَنَّهَا نَفْسُ حَقِيقَةِ الْوُقُوعِ وَ مَا بِهِ الْوُقُوعُ سِوَاءَ كَانِ الْوُقُوعُ، وَ قُوعٌ نَفْسِهِ أَيْ نَفْسُ الْوُجُودِ أَوْ وَ قُوعٌ شَيْءٍ آخَرَ هُوَ الْمَاهِيَةُ.^۲

به معنایی است که این ذات و حقیقت خارج عبارت از خود همان وقوع است خود همان که شما روی آن دست می‌گذارید و خود همان که شما به آن بها می‌دهید، و همان حقیقت وقوع است و اصلاً آن چیزی است که به آن وقوع انجام می‌شود، به ماهیات که وقوع انجام نمی‌شود! به همان معنای وجود است. **سِوَاءَ كَانِ الْوُقُوعُ** ... حالا می‌خواهد وقوع، وقوع خودش باشد که عبارت از ذات باری است، در ذات باری در مسئله وجود، نفس خود آن وجود است؛ یعنی نفس خود آن حقیقت وجود عبارت از همان وجود است ولی در غیر باری تعالی وجود

^۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:

«هم‌چون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین همواری قرار دارد به‌طوری‌که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید.»

^۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۰.

ماهیت است. **أَوْ وَقُوعُ شَيْءٍ ...** یا اینکه وقوع شیء

دیگری است که ماهیت باشد.

و أَمَّا مَنْ لَمْ يَضَعْ لِلْمَفْهُومِ مِنَ الْوُجُودِ عِنْدَ الْعَقْلِ حَقِيقَةً وَ ذَاتاً سِوَى هَذَا الْمَفْهُومِ
الْإِنْتِزَاعِي الْبَدِيعِي التَّصَوُّرِ.

میزان ادراک مردم از مفهوم وجود

اما کسی که برای مفهوم از وجود در عقل،

حقیقت و ذاتی را غیر از همین مفهوم انتزاعی بدیهی

التصور قرار نداده است، آنچه را که از وجود فهمیده

است به همان مقداری است که یک بچه پنج ساله

فهمیده است! و این هم حالا خیلی بر شما گران

نیاید، بزرگ هم می شوند و هفتاد یا هشتاد سال هم

بشوند همین قدر می فهمند! کسی که به آن حقیقت

وجود نرسیده است و این مسائل را دریافته است،

همه اینها و کل این خلق را نگاه کنید - **إِلَّا مَا شَدَّ وَ**

نَدَّرَ - تصور می کنند که به معنای وجود رسیده اند

[درحالی که] همه معنای مصدري است.

یعنی کل افراد از آن صاحب رساله با نود سال

سن [تا پایین]، فقط معنای مصدري را می فهمند!

وقتی که آن آقا می آید در فلان مجلس به من می گوید

که این فلاسفه چه می گویند؟ وجود را بر این کبریت

اطلاق می کنند! آخر مگر می شود؟! من هم گفتم:

اگر شما خیلی ناراحت می‌شوید خب شما عدم را
اطلاق بفرمایید و بگویید که این معدوم است، ما
مشکل نداریم! آن وقت شما از این معدوم حرارت و
آتش و نار به دست می‌آورید! گفت: نه او را هم
نمی‌شود گفت! گفتم: در مقابل وجود عدم است
دیگر، شقّ ثالثی نداریم!

معلوم است این شخص نفهمیده است، خب این
نفهمیده است! حالا چقدر سن ایشان است؟! هفتاد
سال هم سن اوست! هفتاد سال سن دارد و خود را
هم اهل اطلاع می‌داند! تمام این اشخاص و این افراد
وجود را یک امر مصدري می‌دانند یعنی همین بودن.
اما اینکه مرحوم حاجی می‌گوید: **و کنهه فی غایة
الخفاء**، شوخی که نمی‌کند! مرحوم حاجی با آن
ظرفیتش از رسیدن به حقیقت وجود اظهار عجز
می‌کند! البته ما اینها را نمی‌گوییم، آنها بزرگانی
هستند و خب تا حدودی رسیده‌اند ولی آن کسانی
که فلسفه نخوانده‌اند و به مسائل فلسفی نرسیده‌اند
چه از وجود می‌فهمند؟! آن وقت همهٔ مسائل در
حیطهٔ تخیلات و تصورات و اوهامشان قرار دارد.

عوض شدن جهان‌بینی انسان در صورت متصل دانستن حقایق اعیان خارجی به ذات و مبدأ

خیلی قضیه فرق می‌کند که ما حقایق اعیان خارجی را متصل به آن ذات و مبدأ بدانیم و از این دیدگاه و منظر به قضایا نگاه کنیم یا اینکه نه، آن را یک وجودی بدانیم که در عالم هورقلیا پرت کردیم و بعد اشیاء خارجی را هم یک ماهیاتی جدای از او فرض بکنیم! آن وقت این مسئله در مسائل ولایت گسترش پیدا می‌کند، در مسائل شرع گسترش پیدا می‌کند، در مسائل حساب، کتاب، میزان، فلان و در همه اینها گسترش پیدا می‌کند، آن حقیقت و سرمایه علمی در همه اینها تسری پیدا می‌کند و به‌طور کلی اصلاً جهان‌بینی انسان عوض می‌شود.

لذا مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند که مقصود ما معنای مصدری نیست که متأخرین قائل هستند. بنده عرض می‌کنم که نه تنها متأخرین بلکه همه قائل هستند!

و أَمَّا مَنْ لَمْ يَضَعْ لِلْمَفْهُومِ مِنَ الْوُجُودِ عِنْدَ الْعَقْلِ حَقِيقَةً وَ ذَاتاً سِوَى هَذَا الْمَفْهُومِ الْإِنْتِزَاعِي الْبَدِیْهِی التَّصَوُّرُ فَيَصْعَبُ عَلَيْهِ بَلْ لَا يَجُوزُ لَهُ دَعْوَى كَوْنِ الْوُجُودِ خَيْراً مُحَضّاً.^۱

کسی که برای مفهومی از وجود، حقیقت و ذاتی

۱. همان.

را قرار نداده است و معتقد نشده است غیر از همین مفهوم انتزاعی بدیهی التصور که به معنای مصدری باشد، آن وقت این مسئله خیلی بر او مشکل است حتی اینکه نمی تواند ادعا کند اینکه وجود خیر محض است چون خیر آن معنای تأثیرگذار و آن حقیقت تأثیرگذار خارجی است. کسی که وجود را به خدا اختصاص داده است چطور اشیاء خارجی را خیر می بیند؟! آنها که وجود ندارند! اینکه وجود دارای خیر است چطور می تواند این مطلب را تصور کند؟!

تلمیذ: ببخشید، بحث در مصادیق وجود نیست که حالا تفکیک قائل بشویم بگوییم که وجود باری تعالی یک وجود محض است، خیر محض است و وجود دارد و سایر وجودات ممکن و امکان و اینهاست، صحبت اصلاً در خود وجود است. یعنی می خواهد ثابت کند که حتی وجود باری تعالی... یعنی آنها هم قائل هستند که وجود باری تعالی وجود است. حقیقت ذات خدا را وجود می دانند خب می خواهیم همین را ثابت بکنیم و مترصد ثابت کردن این هستیم که خود وجود خیر محض است یا اینکه مصادیق وجود خیر محض است؟

استاد: آن نتیجه ای برای ما ندارد. شما خدا را خیر محض بدانید به ما چه مربوط است؟! خدا در جای خودش خیر محض است. عرض کردم بحث ما کلامی است و اصلاً ریشه بحث، بحث کلامی است و آنچه را که در عالم اتفاق می افتد در کدام یک از دو قسم و دو کفه ترازو می توانیم قرار بدهیم؟ آیا اشیاء خارجی در کفه خیر قرار می گیرند؟! در اینکه می بینیم مسئله ای خیر است، در این مسئله شکی

نداریم. در اینکه می بینیم یک قضیه دیگری شر است
 در این شکی نداریم. اینکه یک مار شخصی را
 می گزد و می میرد می گویند: **هذا شرٌّ!** در اینکه
 مریض یک دوا و دارویی می خورد و مرض به
 صحت مبدل می شود می گوئیم: **هذا الدواءُ خیرٌ!** در
 این شک نداریم. بسیار خب حالا صحبت در این
 است که این مسئله خیر یک مسئله تأثیر گذاری و یک
 مسئله علیت و یک مسئله خارجی است؛ شما که
 قائل هستید بر اینکه وجود اختصاص به خدا دارد و
 غیر خدا را شامل نمی شود چطور در اینجا قائل به
 خیرات در خارج هستید؟!

*تلمیذ: پس مخالفین ما اگر بخواهند وجود را در جایی تصور بکنند، خیر بودن آن را
 قبول دارند؟*

استاد: نه، آن یک بحث دیگر است. ما اصلاً از
 اول بحث می کنیم یعنی دو بحث هست؛ یکی اینکه
 می گوئیم: آیا وجود خیر است یا نه؟ ممکن است
 شخص مخالف بگوید که نه، این وجود خیر نیست؛
 ما دو وجود داریم: یک وجود شر داریم و یک وجود
 خیر! قائلین به یزدان و اهرمن و قائلین به ثنویت و
 دو مبدأ، دو وجود قائل هستند نه اینکه یک وجود و
 یک عدم؛ آنکه مربوط به یزدان است داخل در وجود

می‌رود و آن افعالی که خلط [اشتباه] است مربوط به
 اهرمن است. نه‌خیر، آنها به دو خلق خارجی معتقد
 هستند یعنی زلزله را یک وجود می‌دانند ولی این
 وجود را وجود مستند به اهرمن می‌دانند! مار و
 عقرب را یک وجود می‌دانند - عدم که نیستند، دست
 بزنید خب نیشان می‌زنند - معلوم است که این
 وجود است و تخیل نیست ولی هردو را مستند
 می‌دانند. لذا از اول گفتند: وجود **يَنْقَسِمُ إِلَى الْخَيْرِ وَ**
الشَّرِّ؛ الْخَيْرُ يَسْتَنْدُ إِلَى يَزْدَانِ وَ الشَّرُّ يَسْتَنْدُ إِلَى
أَهْرَمَنْ.

پس این یک بحث است که ما نگاه کنیم و
 بگوییم: اصل وجود خیر است و خیر از او نشئت
 می‌گیرد، این یک مطلب است. مطلب دیگر که در
 اینجا هست این است که قائلین به اصالت ماهیت
 اصلاً چطور می‌توانند وارد این بحث بشوند؟!
 مرحوم آخوند فعلاً این را می‌گویند؛ کسی که قائل
 به اصالت ماهیت است و برای وجود اثری نمی‌داند
 پس اصلاً نمی‌تواند مسئله خیر و شر را مطرح کند و
 باید دنبال کار خود برود.

لأنَّ معنى الخير ما يُؤثِّرُ عندَ العقلاء و يَشْتاقُ إليه الأشياءُ و يَطْلُبُهُ الموجودات و يَدورُ
 عَلَيْهِ طَبْعاً و إِرَادَةً و حِبْلَةً.

معنای خیر این است که این پیش عقلاء
تأثیرگذار است و اشیاء مشتاق به او هستند و
موجودات هم او را طلب می کنند؛ کسی که هیچ وقت
به دنبال شر نمی رود، و دائر و دور بر او از نظر طبع،
اراده، جبّله و فطرت بر این دور می زند یعنی طبع و
اراده و جبّله بر وجود دور می زنند.

وَبَيِّنَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تَطْلُبُ الْمَعْنَى الْمَصْدَرِيَّ وَلَا يَكُونُ مُبْتَغَاهَا وَمَقْصُودُهَا
مَفْهُوماً ذَهْنِيًّا وَمَعْقُولاً ثَانَوِيًّا وَهَذَا فِي غَايَةِ الظُّهُورِ وَالْجَلَاءِ لَا يَلِيقُ أَنْ يَخْفَى بِطَلَانِهِ
عَلَى أَوَائِلِ الْعُقُولِ الْإِنْسَانِيَّةِ مِنْ غَيْرِ رُجُوعِهَا إِلَى الاسْتِعْمَالِ الْفِكْرِيِّ وَالرُّوْيَةِ.^۱

این مسئله واضح است که اشیاء طالب معنای
مصدری نیستند و هیچ وقت کسی دنبال معنای
مصدری و اعتباری نمی گردد. شما هزار بار هم یک
معنای مصدری را انتزاع بکنید ما می گوئیم: بابا اصل
آن کجاست؟! اصل آن را بیاور و معنای مصدری را
برای خودت بردار! **و لَا يَكُونُ مُبْتَغَاهَا ...** نمی شود
مبتغا و مقصود آن حقیقت یک مفهوم ذهنی و معقول
ثانوی فلسفی باشد و این در غایت ظهور و جلاء
است و همین مسئله بر افراد خیلی ابتدایی و عامی
مخفی نیست و خلاصه بدون اینکه حالا نیازی به

۱. همان، ص ۳۴۱.

تحقیق و تفحص و چیزی باشد، قضیه خیلی واضح‌البتلان است؛ یعنی کسی به‌دنبال معنای مصدری نمی‌رود گرچه خودش نداند و نفهمد. افراد که به‌دنبال یک حقیقتی می‌روند، به‌دنبال واقعیت خارجی آن می‌روند یعنی آن حقیقت خارجی را طلب می‌کنند. حالا گرچه مسئله در ذهن آنها نسبت به قضیه وجود به یک شکل دیگر است.

فَإِذَا تَحَقَّقَ أَنَّ وَجُودَ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ نَحْوُ ظُهُورِهِ بِإِفَاضَةِ نَوْرِ الْوُجُودِ عَلَيْهِ مِنَ الْقَيُّومِ الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ الْمُنَوَّرِ لِلْمَاهِيَّاتِ وَ مُخْرِجِهَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْعَدَمِ إِلَى نَوْرِ الْوُجُودِ.

وقتی که این مطلب روشن شد که وجود هر شیئی همان کیفیت ظهور و نحوه ظهور آن وجود و شیء است، به افاضه نور وجود بر آن شیء از قیوم واجب بالذات که ماهیات را به نور وجود ظاهر می‌کند و از کتم عدم خارج می‌کند و آن ماهیات را به آن افاضه، از ظلمات عدم به نور وجود خارج می‌کند. واقعاً این عبارات، بسیار عبارات عالی‌ای است که مرحوم آخوند در اینجا می‌آورد یعنی انسان در این عبارات متوجه می‌شود که خدا چه قسم و به چه کیفیت در این حقایق عالم خودش را نشان می‌دهد و مردم غافل‌اند و خدا دارد همین‌طور خودش را پایین می‌آورد.

اینکه از افاضه نور وجود به ماهیات می خورد و ماهیات را از عدم ظاهر می کند یعنی چه؟! انسان باید روی این معنا فکر کند. یعنی همان پایین آمده است! همان حقیقت وجود پایین آمده و ظاهر شده و ظهورش به اشیاء مختلف درآمده است، همان است! نه اینکه یک جایی نشسته و یک اراده ای هم کرده است. خیلی عجیب است چطور می شود تصور کرد؟!!

دیدگاه مردم نسبت به کیفیت اراده خداوند متعال

در بحث اراده و اینها که پیش می آید خلق الله می گویند که خدا در اینجا نشسته است و خب خداست و خدا هم هر کاری می تواند انجام بدهد؛ اراده می کند و آن اراده اش چیزی را وجود می دهد. حالا چطور ممکن است آن وجود از یک امر عدمی تحقق پیدا کند؟! قائلین به اصالت ماهیت چطور مسئله را تصور می کنند؟! چطور ممکن است از یک امر عدمی یک امر خارجی تحقق پیدا کند؟! خدا هم نمی تواند، نه حتی بنده خدا، بلکه خدا هم نمی تواند بدون اعمال رویه امر عدم را مبدل به امر وجود کند؛ یعنی بدون اینکه یک حقیقتی بیاید و در خارج مبدل

باشد. اگر قرار باشد آن حقیقت بیاید، آن حقیقت از کجا آمده است؟! آن حقیقت از آن ذات نشئت گرفته است. [این افراد] همین طور بافته‌اند!

فَالْخَيْرُ بِالْحَقِيقَةِ يَرْجِعُ إِلَى حَقِيقَةِ الْوُجُودِ سِوَاءَ كَانْ مُجْرَداً عَنْ ثَنُوبِ الشَّرِّيَّةِ الَّتِي هِيَ عِبَارَةٌ إِمَّا عَنْ قُصُورِ الْوُجُودِ.

اشتداد وجودی قوی‌تر، در صورت تجرد قوی‌تر

علت به تسخیر درآمدن ماده توسط اراده افراد

خیر در حقیقت، برگشتش به حقیقت وجود است حالا می‌خواهد مجرد باشد از شوائب شرّیتی که عبارت از آن شوائب و آثار شرّیت است. حالا آن یا از قصور وجود است و خود آن وجود و حقیقت وجود و آن مقداری که مایه به کار رفته قاصر است همان‌طوری که در مادیات [این‌طور] است ...، در مادیات و مسائل مادی آن مقدار از حقیقت وجود که به کار رفته است نسبت به عوالم مافوق خودش قاصر است و او هم همین‌طور، و به هر مقدار که جنبه تجرد قوی‌تر بشود، اشتداد وجودی هم قوی‌تر است. لذا ماده در تحت تسخیر آن نیرو و مسائل ارادی قرار می‌گیرد! اینکه الآن یک شخص می‌تواند در یک ماده اثر بگذارد به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر اینکه آن اشتداد نور وجودی بر این نور وجودی غلبه

می کند و این را در تسخیر خودش درمی آورد!

کیفیت غلبه نفس برزخی بر ماده

من باب مثال آن کسی که اراده می کند یک سنگ را نصف می کند، آن سنگ اینجا است و این اینجا است و با یک اراده این کار را انجام می دهد...، حالا ما به آن بالاها کار نداریم همین افراد ظاهری و همین هایی که تا حالا یک قدری در نفس یک قدرتی پیدا کرده اند و یک ریاضاتی کشیده اند، اینکه الآن نشسته است و یک سنگ را با نگاه خود خرد می کند، تیر که نزده است پس چه کار کرده است؟! این چه اعمالی در اینجا به خرج داده است که توانسته است در این ماده مؤثر باشد؟! آن نفس برزخی او بر این ماده غلبه کرده است و او را در تسخیر خودش درآورده است! وقتی که او این کار را انجام می دهد، اگر در درون او برویم و از دیدگاه او به این سنگ نگاه کنیم، احساس خواهیم کرد که این سنگ را در وجود خودش آورده و نرم کرده است، وقتی نرم کرده است می تواند با وجود خودش او را از بین ببرد. اثر خارجی این از بین بردن در نفس این است که یک دفعه می بینید که آن سنگ خرد می شود و از بین

می‌رود! در تسخیر قرار گرفتن این است!

کیفیت شق القمر توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شق القمر می‌کند، همین طوری مثل ما اینجا نایستاده

است! چرا شما هر طور بکنید طوری نمی‌شود؟! این

چراغ را هم نمی‌توانیم حرکت بدهیم چه برسد که

حالا قمر را حرکت بدهیم و نصف هم بکنیم و بعد

هم آن را هفت دور بچرخانیم! خب جریان او این

است! نصفی از آن ایستاد و نصف آن هم هفت دور،

دور کعبه چرخید! آن وقت بعد چیزهای دیگر

می‌گویند که آمد آمد و جدا شد و از آستین پیغمبر

بیرون آمد و بالا رفت و به آن یکی خورد! این طور

که در روایات هست حالا کم‌وزیاد آن را نمی‌دانیم!

تلمیذ: ناقل همدانی بوده است!!

استاد: نه چنین چیزهایی هست!

تلمیذ: معنای تناثر نجوم و این قضیه آمدن ستاره بر بام خانه امیرالمؤمنین

علیه‌السلام^۲ چیست؟ ستاره که پایین بیاید زمین به هم می‌خورد، زمین که کوچک نیست،

داغان می‌شود! معنای این چیست؟

استاد: خب در تحت همان تسخیر تجردی، ماده

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۵۱؛ الهدایه الکبریٰ، ص ۷۰.

^۲ . تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۴۵۱.

اثرش را ازدست می دهد.

تلمیذ: حتی بزرگی آن را هم کوچک می کند؟

استاد: بله، فشرده می کند و در آنجا به یک نقطه تبدیل می کند و بعد دوباره آن نقطه را منبسط می کند! وقتی رسول خدا که اشاره می کند، آن ماه را در وجود خودش می برد و نرم می کند و در مشت خود می آورد همان طوری که الآن این کاغذ را در دست خودم میچاله کردم، چطور به هر شکل که بخواهم درمی آورم؛ پاره و میچاله و تا می کنم، او هم ماه را در وجود خودش می آورد و وقتی که آورد می تواند هر کاری با آن بکند! می آورد و اراده او تعلق می گیرد که نصف کند، مانند پرتقال نصف می کند! اینها نمی بینند که او الآن در وجود خود چه می کند بلکه فقط نگاه می کنند و می بینند که یک اشاره کرد! اینها فقط انگشت را می بینند که ترتیب آن ماه داده شد! این ماده را در وجود خودش می آورد و نفس او از نقطه نظر اشتداد وجودی بر ظرفیت وجودی قمر ورود پیدا می کند و وقتی ورود پیدا کرد، او را از صحنه بیرون می کند! این معنا، معنای [حقیقت شق القمر] است.

عِبَارَةٌ إِمَّا عَنْ قُصُورِ الوجودِ وَ نُقْصَانِهِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْ فَقْدِهِ وَ امْتِنَاعِهِ رَأْساً أَوْ لَا يَكُونُ.

یا عبارت از قصور و نقصان وجود - که در مورد

مادیات و صور برزخی و اینها باشد - در شیئی از

اشیاء و در مرتبه‌ای از مراتب وجود باشد یا اینکه

اصلاً این افتقاد و امتناع دارد یا اینکه این طور نیست

و اشتداد اصلاً قصور ندارد.

فَالشَّرُّ مُطْلَقاً عَدَمِيٌّ إِمَّا عَدَمُ ذَاتٍ مَا أَوْ عَدَمُ كَمَالٍ وَ تَمَامٍ فِي ذَاتٍ مَا أَوْ فِي صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِهِ الْكَمَالِيَةِ الْوُجُودِيَةِ فَالشَّرُّ لَا ذَاتَ لَهُ أَصْلًا وَ أَمَّا الْمَاهِيَّاتُ الْإِمْكَانِيَّةُ وَ الْأَعْيَانُ الثَّابِتَةُ فِي الْعُقُولِ فَهِيَ حُدُودُ أَنْفُسِهَا لَا يوصَفُ بِخَيْرِيَّةٍ وَ لَا شَرِّيَّةٍ.^۱

پس شر عبارت از یک امر عدمی است؛ یا عدم

ذات یا عدم کمال که در مورد وجودات خارجی عدم

کمال است. **و تمام فی ذات** ... حالا مثل اشیاء

خارجی ذات آن کامل و تمام نیست یا در صفتی از

صفات کمالیه وجودیه که علم، قدرت، اراده و اینها

باشد، در اینها کمال ندارد و شر اصلاً ذاتی ندارد. این

معنا، معنای وجود است. **و أمّا الماهيّاتُ الإمكانيةُ**

... اما ماهیات امکانیه و اعیان ثابتۀ در عقول، آنچه

که عقل ما تصور می‌کند و آن ماهیات و تصورات و

مفاهیمی که در عقلتان می‌آورید فی حدّ نفسه نه خیر

است و نه شر.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۱.

چون گفتیم که **الماهیات لا لیس و لا ایس!** چون

اصلاً است و وقتی که ماهیت در وعاء و ذات خودش وجود ندارد، اصلاً نه متحقق وجود است و نه متحقق به عدم است. بنابراین صفاتی که براساس وجود به یک شخص متصف می‌شود، آن صفات به آن ماهیت وصل نمی‌شود پس اصلاً خیریت یا شریت در ماهیت معنا ندارد.

[ماهیتی که] در حیطة ذات خودش وجود پیدا نکرده است نه خیر دارد و نه شر دارد. الآن ماهیت یزید را تصور کنید، آیا ماهیت یزید شر است؟! نه خیر، هزارتا ماهیت یزید را هم کنار هم بگذارید، تا وجود خارجی پیدا نکردند شر نیستند. آیا خیر است؟ نه، آن‌هم نیست. پس نه خیر است و نه شر است. آیا ماهیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر است؟! نه خیر، ماهیت رسول‌الله صرف‌نظر از وجود خارجی چه خیریتی دارد؟! شما هزارتا ماهیت رسول‌الله را هم تصور کنید تا این رسول‌الله وجود خارجی پیدا نکرده و پا به عرصه وجود نگذاشته است، خیریت او هم ظاهر نمی‌شود.

بنابراین خود ماهیت ولو بخواهد به هر حقیقتی
انتساب پیدا کند؛ نفس ماهیت نه خیر است و نه شر
است! تا قبل از اینکه بخواهد وجود یا عدم بر آن
عارض و طاری بشود.

و لَأَنَّهُ لَا مَوْجُودَةٌ وَلَا مَعْدُومَةٌ بِاعْتِبَارِ أَنْفُسِهَا وَ وُجُودُهَا الْمَنْسُوبِ إِلَيْهَا عَلَى النَّحْوِ
الَّذِي قَرَّرْنَا مِرَاراً خَيْرِيَّتُهَا وَ عَدَمُهَا شَرِّيَّتُهَا.

[زیرا ماهیات به اعتبار خودشان نه موجوداند و
نه معدوم] و وجودی که بر او عارض می شود عبارت
از خیریت اوست و شری که بر او عارض می شود
عبارت از شریت اوست و عدمی که عارض می شود
یعنی شریت.

بنابراین تا اینجا مرحوم آخوند این مطلب را
اثبات فرمودند که آنچه که در خارج تحقق پیدا
می کند، یا نفس الوجود هستند یا ظهورات وجود؛
نفس الوجود عبارت از باری تعالی و ظهورات وجود
عبارت از اشیاء است و شر عبارت از امر عدمی
است. آن شر در مورد باری تعالی که مصداق ندارد
در مورد غیر باری تعالی به اصل انتفاع ذات یا انتفاع
صفتی از صفت کمالیه برمی گردد. بنابراین چون
انتفاع هم امر عدمی است، هرچه که در خارج است
خیر است و اصلاً شری در خارج نیست چون شر

عبارت از انتفاع صفتی است که آن هم یک امر عدمی می شود. پس این به تمام حدود خیر است؛ این کتاب به تمام حدود خیر است. بله، این کتاب نسبت به کتاب خیلی قطورتر که مطالب بیشتر دارد جنبه شری دارد و نقصان دارد. این کاغذ هم نسبت به این کتاب نقصان دارد. هر شخصی مثلاً یک جاهل خود وجودش خیر است اما نسبت به فردی که عالم است، جنبه شری و نقصان دارد و آن عالم نسبت به اعلم جنبه شری و نقصان دارد و نسبت به خود خارجی آن جنبه خیر دارد. آنچه که الآن در خارج هست خیر است. و این یک بحثی است که از اینجا باید وارد مسائل بشویم.

تلمیذ: آن تعبیر برای شریعت را قصور وجود و نقصان معنا کرده اند و با آن مبنا که حضرت عالی دارید که وجود مادی هم در عین مادیت خود، تجردش کاسته نشده است.

استاد: خب این هست ولی بحث کاسته نشدن

نیست بلکه بحث ظهور است و مقصود ظهور ادنی و ظهور اعلی است.

تلمیذ: ولی وجود همان است.

استاد: بله، وجود همان است.

تلمیذ: حتی در تنزلاتش هم آن حقیقت خود را از دست نداده است.

استاد: نه خیر، از دست نداده است.

تلمیذ: این اختلاف در سعه است؟

استاد: اختلاف در سعه می شود.

تلمیذ: ظهورات؟!

استاد: بله، ظهورات.

تلمیذ: پس هر وجودی تا قبل از اینکه به فعلیت تامه‌اش برسد شر است؟

علت شر بودن یزید

استاد: نه خیر، واجد شریّت است نه اینکه شر است. خود آن خیر است اما واجد شریّت است. الآن یزید شخصی در خارج است و روی صندلی هم نشسته است و کار خلاف هم انجام می‌دهد ولی خود یزید و خود این شخص یک انسان هست یا نه؟! یک وجود هست یا نه؟! خود وجودش خیر است. بله، این یزید به خاطر اینکه استعدادهای خود را به فعلیت در نمی‌آورد و به عیاشی می‌پردازد و نمی‌گذارد که این صفات الهی که در او تجلی کرده است [ظهور و بروز پیدا کند شر می‌شود] والاّ یزید کیست؟! پسر یزید معاویۀ ثانی بود و محب اهل بیت علیهم السّلام بود و اصلاً خیلی هم خلافت [نکرد] و [کمتر از] دو ماه خلافت کرد و بعد هم او را سم دادند و شهید کردند.^۱ این هم پسر یزید است، چه تفاوتی می‌کند؟! آن شخص در مقام فعلیت استعدادهای خودش

^۱ . المعارف، ابن قتیبة الدّینوری، ج ۱، ص ۳۵۲؛ أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۵۶.

هست و خود را به تربیت می اندازد و تربیت می کند
و این خیر می شود و این شخص در مقام سرکوفت
زدن روی استعدادها هست! بالأخره وقتی که این
استعداد می خواهد به فعلیت دربیاید باید یک کاری
انجام داد و همین طور نمی شود نشست و دست روی
دست گذاشت تا اینکه این استعداد به فعلیت برسد!
نه آقا جان، صدهزار سال هم بگذرد هیچ چیزی
نمی شود! فرض کنید که شما تخم سیب را روی این
کتاب بگذارید، اگر صد هزار سال هم بگذرد همین
است حالا اگر خراب نشود و گرد و خاک و باران و
فلان آن را از بین نبرد، طوری نمی شود. اگر این
می خواهد برسد باید آن را در زمین فرو ببرید و بعد
هم خاک بریزید و این سرما و سفتی خاک و سنگ
را تحمل کند، اینها را تحمل کند آن وقت بعد کم کم
جوانه بزند و بالا بیاید. این یزید که الآن استعدادهای
خود را سرکوفت زد و خود را به مسائل دنی قانع
کرد و نگذاشت آن استعدادها به فعلیت برسد نسبت
به عدم آن فعلیتها، شر می شود.

تلمیذ: ما این خیر و شر را صفت گرفتیم و صفت ذات هم که نگرفتیم، صفت افعال
و فعل است. لذا به ماهیت که نظر کنیم، به همین دفتر هم که نظر کنیم مس وجود خارجی
آن نه خیر است و نه شر است.

استاد: چرا نه خیر است و نه شر است؟

تلمیذ: چه خیریتی دارد؟

استاد: وجود است.

تلمیذ: این وجود برای خودش وجود است، خب به من چه مربوط است؟!
اطلاق خیریت صفت که من در ایشان به شریعت مصداق می‌کنم، به لحاظ من است
یعنی به لحاظ دیگری است.

استاد: ما یشتاق إلیه است.

تلمیذ: خب همان جهت ما یشتاق إلیه، حالا اگر به وجودات نگاه کنیم می‌بینیم که خیلی
وجود ما، ما یشتاق إلیه نیست و ممکن است نسبت به خودش است؟ ما بحث روی خود آن
داریم.

استاد: حالا این بحث را جلسه قبل مطرح کردیم

و شما کمی عجله کردید، این بحث را هنوز داریم

که آیا نظر بشخصه را چطور

تلمیذ: اینجا ملاصدرا همه‌اش به خود این وجود کار می‌کند یعنی اول در اینجا معنای
خیر را ذکر می‌کند می‌گوید: ما یؤثر عند العُقلاء و یشتاق إلیه الأشياء، پائین‌تر که می‌آید
در مورد اصل وجود صحبت می‌کند که اصلاً بحث نسبی و اینها اصلاً مطرح نیست.

استاد: نه خیر، ایشان اصلاً می‌خواهد بگوید که

اگر بخواهد خیری در عالم باشد، آن خیر را به چه

نسبت می‌دهید؟ به امر عدمی یا به امر وجودی؟ به

امر وجودی نسبت می‌دهید. حالا نگاه کنیم ببینیم که

آیا هر وجودی خیر است یا نه؟! بعضی وجودهای

شر هم داریم که آن إن شاء الله برای بعد باشد. ولی

دیگر نمی‌توانیم خیر را به امر عدمی نسبت بدهیم و

لذا قائلین به اصالت ماهیت چطور می‌توانند تصور

خیر کنند؟!!

تلمیذ: به امر وجودی هم نمی‌توانند نسبت بدهند.

استاد: نه، در اینکه خیر هست که شک نداریم.

تلمیذ: خیر را شک داریم.

استاد: نه اصل خیر، اصلاً خیر نداریم؟!!

استاد: شما که به منزل تشریف می برید خیرات و

برکات نمی بینید؟!!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد